

■ **سماهه صادقی**

**نخستین بخش از این گفت و شنود را یک‌شنبه گذشته از نظر گذرانید. اینک بخش پایانی آن پیش روی شماست.**

■ ■ ■

**چه عاملی در ۲۸ مرداد سبب شد جریان مذهبی و جریان موسوم به ملی‌گرا که پیش از این در کنار هم پیش رفته و پیروزی‌های مختلفی را به دست آورده بودند، مقابل یکدیگر قرار بگیرند؟**

این مسئله تا حدود زیادی به روحیه اشخاص و رهبران و مقداری هم به عوامل اطلاعاتی بیگانه برمی‌گردد. بیگانگان دیدند که وحدت آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق تمام معادلات آنها را نه تنها در ایران که در کل منطقه غرب آسیا به هم می‌زند. به همین خاطر دست به کار شدند. از طرفی طرز رفتار آقای دکتر مصدق با متحدان و مؤلفانش هم رفتار درستی نبود و این تا حد زیادی به روحیه ایشان برمی‌گشت. فکر می‌کنم سازمان‌های اطلاعاتی، به ویژه سازمان اطلاعاتی انگلستان با شناخت دقیق از روحیه این دو نفر و اطرافیان آنها، کاری کردند که این اختلاف به جای برطرف شدن، روز به روز بیشتر شود. این دو نفر هم انگار از این موضوع غافل بودند و هر کدام ساز خودشان را زدند، بدون اینکه به این مسئله فکر کنند که این چه سستی است که دارد بین ما دو نفر تفتین می‌کند. هر دو سرسخت و مبارز بودند. این طرف دکتر مصدق مغرور و لجباز و آن طرف آیت‌الله کاشانی که از جوانی با انگلیسی‌ها جنگیده بود و تفنگ‌رو روی دوشش گرفته و آدمی نبود که در مقابل مصدق کوتاه بیاید. اینها به اضافه نقش عوامل خارجی، بین این دو نفر این اختلاف را انداخت.

**فرایند چالش بین جریان مذهبی و ملی‌گرا در ادوار بعدی چگونه تداوم یافت؟**

دوره بعدی کمی متفاوت شد و اندکی شبیه دوره رضاشاه بود البته اندکی، چون دوره رضاشاه از نظر اختناق وحشت، تکرار نشدنی است. دوره‌ای است که نه قبل از آن سابقه داشته و نه بعد، لا‌حقه‌ای داشته. همانطور که اشاره کردم نمونه‌اش در خارج از ایران در آلمان نازی و روسیه استالینی بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم سرب کوب همه جریان‌های سیاسی، دولت کودتا تا مدتی جریان سیاسی- مذهبی را تحمل کرد، آن هم به دلیل مخالفتش با مصدق چون آقای کاشانی و مذهبیین با مصدق مخالف بودند. چند ماهی تحمل کردند، ولی اینها هم نمی‌توانستند کاری انجام دهند. به محض اینکه آقای کاشانی متوجه شد انگلستان و آمریکا دارد دوباره مبنای غارت نفت ایران را می‌گذارند، مخالفت خود را با قرار داد کنسر سیوم آغاز کرد اما چون دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد دوره سرسرب کوب است، طبیعی است که این دو جریان مجالی برای عرض اندام در عرصه سیاست پیدا نمی‌کنند و تضادها در فضاهای مبارزاتی و عملیاتی و اقدام بروز می‌کند. نه به ملی‌گراها مجال حرکت سیاسی داده می‌شود، نه به مذهبیین، بنابراین هر دو سر کوب می‌شوند. اختلافاتشان را هم کنار گذاشته‌اند، چون فعلا هر دو مخالف وضع فعلی هستند. در عین حال هم نمی‌توانند با هم متحد باشند، چون تضادهایشان خیلی زیاد است. این روند و حالت پا در هوایی و بینابینی تا سال ۵۶ که دوباره فضای سیاسی جدیدی در کشور ما آغاز شد، ادامه داشت.

**در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از چه روی سرمداران جریان ملی سعی کردند تا خود را به جریان مذهبی و روحانی نزدیک کنند؟**

من دوباره به دوره پس از کودتای ۲۸ مرداد برمی‌گردم. در این دوره ما شاهد بروز یک جریان جدید سیاسی هستیم و آن جریان ملی مذهبی است. جریانی است که از درون جبهه ملی طرفدار مصدق بیرون آمده، ولی مؤمن به مبانی دینی و قائل به قدرت سیاسی دین و در عین حال دین مستقل از روحانیت است. یعنی از دل تنازعات پیش از کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن، جریان تازهای که حد واسطه بین مذهب و ملی‌گرایی بود به دنیا آمد که امروز به جریان ملی مذهبی معروف است. اینها همان گروهی هستند که ابتدا در اطراف آقای مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی جمع شدند و در سال ۱۳۴۰ نهضت آزادی را بنیان نهادند که در اسامنامه آن برای اولین بار یک حزب به اسلام به عنوان یک مکتب فکری و مبنای ایدئولوژی استناد می‌کنند. در سال ۵۴ با روی کار آمدن دموکرات‌ها و جیمی کارتر در آمریکا، ایشان از رفتار دولت‌های قبلی آمریکا در دفاع از حکومت‌های دیکتاتوری انتقاد کرده و همین نقطه امید، بود برای سیاسیون ملی‌گرای که از قبل هم تماس‌هایی با امریکایی‌ها داشتند.

**آنها هم همچون دکتر مصدق به امریکایی‌ها خوش بین بودند.**

در سال ۴۰ تا ۴۲ هم چنین واقعه‌ای اتفاق افتاده بود و اینها به آمریکا وصل شده و ارتباطشان را حفظ کرده بودند. اگر به اسناد پلانه جاسوسی مراجعه کنید، می‌بینید که سفارت آمریکا همواره سعی می‌کند با عده‌ای از ملی‌گراها ارتباط خود را حفظ کند. در سفارت آمریکا فردی به نام ریچارد کاتم بود که خیلی با ملی‌گراها و افراد شاخص جبهه ملی ارتباط داشت. البته جبهه ملی چی‌ها و نهضت آزادی هم دوست داشتند که ارتباطشان با آمریکا حفظ می‌بود که در صورت لزوم از این ارتباط استفاده کنند. سال ۵۶ برای اینها چنین موقعیتی پیش آمد.

**رابطه مردم با جبهه ملی در آستانه پیروزی انقلاب چطور بود؟**

بعد از ۲۸ مرداد دیگر از جبهه ملی خبری نبود تا اینکه در سال‌های ۳۹ و ۴۰ و البته در اثر تغییراتی که در سیاست آمریکا نسبت به ایران پدید آمده بود، جبهه ملی دوبار فعال شد. البته بدون مصدق. در اردیبهشت سال ۴۰ و بر اثر همان تغییراتی که اشاره کردم جبهه ملی میتینگ‌ی در ارضی جلالیه پارک لاله (فعلی)، برگزار کرد و عده نسبتاً زیادی در آن شرکت کردند. اما مردم برای ابراز مخالفت با شاه روزیم در آن میتینگ شرکت کردند و نه برای طرفداری از جبهه ملی! اگر جبهه ملی آن همه طرفدار داشت هرگز به محاق نمی‌رفت. اما رفت و پس از آنکه شاه مشکلاتش را با امریکای حل کرد جبهه ملی انگار دود شد و به هوار رفت و دیگر از آن خبری نبود تا سال ۵۶. در سال ۵۶ توده مردم ایران با جبهه ملی را فراموش کرده بودند یا اصولاً به آن اعتنای خاصی نداشتند و اساساً در این سال سلطه و همزونی نهاد روحانیت در فضای مبارزاتی، چنان مسلط و قاطع بود که مردم ایران از سازمان وجود نرفته مثل جبهه ملی و حتی بزرگ‌تر از جبهه ملی باز نبود. اگر جبهه ملی می‌خواست عرض اندام کند، ملی‌گراها مجبور بودند صبر کنند که فرزند مرچ تقلید قوت شود و اینها بیایند تسلیت بگویند و اعلامیه امضا کنند و مثلاً بنویسند دکتر فلان، مهندس فلان، اگر به اعلامیه در حیم مرحوم حاج آقا مصطفی مراجعه کنید، اسامی همه اینها را می‌بینید. منظوم این است که اینها در چنین جاهایی ابراز وجود می‌کردند. آیا تصور می‌کنید که مثلاً روزستانیان ایران هنوز که هنوز است چیزی به اسم جبهه ملی می‌شناسند؟ توده مردم ایران هیچ وقت با اینها ارتباط برقرار نکردند. طبقه متوسط و بالای متوسط با ملی‌گراها نتاخم داشتند، یعنی همانطور که می‌فهمیدند و می‌شناختند، اما توده وسیع مردم ایران اینگونه نبودند و اگر هم می‌شناختند، به این جریانات اعتنایی نداشتند. خود من که در آن زمان آدم مذهبی‌ای بودم، هم دکتر شریعتی را می‌شناختم، هم مهندس بازرگان و دیگران را و همه آنها را هم دوست داشتم و قبول داشتم، اما هیچ یک از آنها را با حضرت امام برابر نمی‌کردم. حضرت امام بود که به امثال من که گفت چه کار کنیم و ما همان کار را می‌کردیم، بسیاری از مردم ایران همینطور بودند. حتی جریان ملی مذهبی، با وجود محبوبیت مهندس بازرگان و دکتر شریعتی و خواندن کتاب‌های اینها، در کنار اطاعت محض که همه مردم از امام می‌کردند، قرار داشتند.

**عده فعالیت جریان ملی در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی چیست؟**

عده محرک جبهه ملی در سال ۵۴، نامه‌ای است که سه نفر از اعضای جبهه ملی به پادشاه وقت، محمدرضا شاه پهلوی می‌نویسند. یعنی تا دوباره در سیاست آمریکا تغییری پدید آمد اینها به دست و پا افتادند، مثل همان سال‌های ۳۹ و ۴۰. همه حرفشان در اینجا قانون اساسی و حقوق بشر و همان چیزهایی است که از امریکا آمده بود. سه نفر هم پای آن را امضا کردند، مرحوم داریوش فروهر، مرحوم کریم سنجابی و شاپور بختیار. همین نامه در میان مردم انعکاسی داشت و آنکال اگر یک واظع در جایی منبر می‌رفت، هم سروصدا به پا می‌شد. هم پیش از آنجایی می‌ریخت، هم خبرش بین مردم پیش می‌شد که فلان واظع سر منبر چی گفته، در حالی که همین نامه که علی‌القاعده باید مهم باشد که سه عنصر ملی به اصطلاح بر حسته به پادشاه نوشته‌اند، باید خیلی سروصدا کند. فضای آن دوره را نمی‌شود توصیف کرد. نامه نوشتن به شاه کار خیلی مهمی بود. اختناق بسیار شدیدی بر فضای کشور بود، اما به هر حال این نامه انعکاسی در توده مردم نداشت و فقط چهار تا دانشجو و روشنفکر و اهل مبارزه با خبر شده و خوانده و آن را کناری انداخته بودند و کاری به آن نداشتند. در سال ۵۴ جبهه ملی وزن خاصی نداشت. نه جریان ملی و نه جریان ملی مذهبی، هیچ کدام در برابر نهاد روحانیت وزنی نداشتند. اگر بخواهم فضای مبارزاتی سال ۵۶ را توصیف کنم، عده‌ای طرفدار جریان ملی بودند که به آنها جبهه ملی گفته می‌شد. عده‌ای جریان ملی مذهبی بود که به آنها نهضت آزادی گفته می‌شد و نهاد مرجمیت که فعالان سیاسی -مذهبی در قالب نهاد مرجمیت وزیر حاکمیت و اطاعت نهاد

## معارف

گفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



۱۳۵۸ ق.م.هست‌یوسی‌مهندس مهدی بازرگان از اطم خمینی

## ۹ جوان



عراج محمود بیروزی

**نگاهی به چالش‌های جریان مذهبی و جریان موسوم به ملی در سده اخیر در گفت‌وگوی «جوان» با علی‌اکبر رنجبر کرمانی – بخش پایانی**

# جریان ملی پس از خرداد ۶۰ حیثیت خودش را از دست داد

می‌کنند. تعداد کلمات مذهبی و نسام آیت‌الله

خمینی‌ها در اعلامیه‌های جبهه ملی از سال ۵۶ ساواک، «جمهوری اسلامی» نیست و از این تاریخ

بعده است که این عبارت را می‌بینید. برگردیم به اصل مطلب؛ دکتر سنجابی پس از دیدارش با حضرت امام مجبور شد در آنجا یک بیانیه سه ماده‌ای بنویسد و قبول کند که مردم اعتقاد شخصی به دین دارند، ولی اعتقاد سیاسی و سیاسی و عملی در عالم سیاست نداشتند. چون حکومت اسلامی می‌خواهند و شکل حکومت آینده ایران را هم فراندوم تعیین می‌کند. بیانیه آقای سنجابی با اینکه محافظه کارانه بود، اما چون در آن حرف از فراندوم زده شده بود امام پذیرفتند، چون نظرشان این بود که فراندوم بشود و مطمئن بودند که وقتی فراندوم بشود، مردم به جمهوری اسلامی رأی می‌دهند. بعد خبرنگاران از امام سوال کردند که مذاکرات شما با آقای سنجابی به کجا انجامید خود را به این بهمین رسانیدند.

**آقای بازرگان و سنجابی هم برای همین منظور برای دیدار امام به پاریس رفتند؟**

آقای سنجابی آقای بازرگان موقعی که به پاریس و وزن ملیون و جبهه ملی در برابر انقلاب و امام چندر بوده است. جبهه ملی اگر اعلام تظاهرات می‌کرد کسی نمی‌رفت، مگر اینکه روحانیت آن تظاهرات را تعیین می‌کرد.

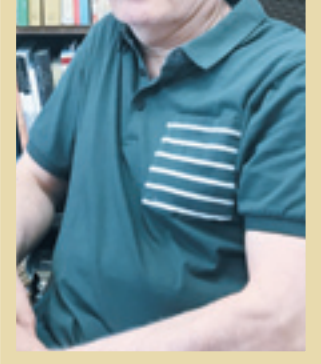
**جریان ملی در فرایند پیروزی انقلاب اسلامی تا چه حد توانست همراهی خود را با جریان مذهبی حفظ کند و از چه روی توانست به این تعامل ادامه دهد؟**

این جریان مجبور بود در پیروزی انقلاب همراه جریان مرجمیت و امام‌خمینی را بیاید. البته انشعاب‌های کوچکی هم در جبهه ملی رخ داد. گناشتند که باید تکلیف خودتان را روشن کنید که در قانون اساسی عمل کرد. مردم ایران در سال ۵۶ رأی دادند: استقلال، آزادی، حکومت‌اسلامی و اصل‌قانون اساسی رژیم شاه را نمی‌خواستند. **زمان در شعارهای مردم وارد شد؟**

از روز شانزدهم شهریور ۵۷ کلمه «جمهوری اسلامی را در راهپیمایی‌ها به صورت شعار مطرح کردند. روی این نکته تأکید می‌کنم که مردم ۱۶ روز ۱۶ شهریور ۵۷ مشخصاً روی جمهوری اسلامی متمرکز شدند تا اراده خود را برای نغی رژیم شاهنشاهی اعلام کرده باشند و بگویند که ما در پی تغییر سلطنت هستیم. تا قبل از روز ۱۶ شهریور مردم گفتند: استقلال، آزادی، جمهوری شعار می‌دادیم استقلال، آزادی، حکومت اسلامی. که یک مقدار تفسیر پرراد و کشدار بود، بعضی از مذهبیین وابسته به دربار شاه و بعضی از مراجعانی تفسیر می‌کردند. اما لاه هم می‌گویند دولت‌های اسلامی. مصر و مراکش و تونس و ... که دولت اسلامی نیستند. تا آن زمان ترکیب حکومت اسلامی را هم می‌شد تفسیر کرد. برای اینکه دیگر کسی این تفسیر را هم نتواند بکند، از روز ۱۶ شهریور مردم گفتند: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. لذا روز ۱۶ شهریور روز تولد کلمه «جمهوری اسلامی» در تاریخ و فرهنگ و روند مبارزات مردم ایران است. در اعلامیه‌ها عسماً از اعلامیه‌های امام یا سایر مراجع و نه در گزارش‌ها ساواک که شعارهای مردم را می‌نوشتند تا قبل از ۱۶ شهریور به جمهوری اسلامی برمی‌خورید، دستم چون در آن تظاهرات و راهپیمایی حضور داشتم، دیدم از جلوی صف و از سوی روحانیونی که حرکت را مدیریت می‌کردند، این شعار دهان به دهان گشت. از اینجا خاطر م‌اش یادم هست. پس از آن هم تفصص

مرجمیت فعالیت می‌کردند. شاخص نهاد مرجمیت امام‌خمینی است. منظور ما از نهاد مرجمیت در سال ۵۴ شخص حضرت امام است. مراجع دیگر هم افتان و خیزان به دنبال این نهضت آمدند.

**به چه علت جبهه ملی جایگاهش را میان مردم از دست داده بود؟**



علتش این بود که بعد از قیام ۱۵ خرداد، روند

مبارزات سیاسی –اجتماعی ایران به کلی عوض

شد. با کنشاری که در پی قیام امام خمینی در ۱۵

خرداد سال ۴۲ به وجود آمد بعد هم با تبعید ایشان

همه جایگاه به امام معطوف شد. در این دوره حتی

چهره‌های جریان سیاسی – مذهبی هم نداشتیم.

از اینجا به بعد انگار که مبارزات به دوره مشروطه

برگشته و به دست نهاد مرجمیت افتاده است. یعنی

آن عده اهل سیاست که دینی، مذهبی و متدین

هستند، سرکارشان با نهاد مرجمیت است. دیگران

هم حال و حوصله و شجاعت و انگیزه مذهبیین را

نداشتند. عده‌ای از جوان‌ها به سازمان‌های چریکی

چپ و تکفالی پیوسته بودند که تعدادشان کم بود

و اثری هم نداشتند.

**این نوع سساز مان‌ها در همان دوران هم جایگاهی میان مردم نداشتند؟**

هیچ جایگاه و تأثیری در جامعه نداشتند و اگر

تا هزار سال دیگر هم این طرف و آن طرف ترقه

درمی‌کردند، رژیم شاه از سر جایش نکان نمی‌خورد.

مخصوصاً که اعضای هر دو گروه اصلی چریکی در

سال‌های ۳۹ و ۴۰ برای آنها پدید آمده بود. بیرون

از زندان وجود خارجی نداشتند. وقتی هم که

به واسطه پیروزی انقلاب اینها از زندان بیرون

آمدند، یکی از این سازمان‌ها که بعدها خیلی بسط

و گسترش پیدا کرد، چون خودش می‌دانست که

وجود خارجی ندارد، در روزهای اول اعلامیه‌هایی

که می‌داد، اشخاص پای آن اعلامیه‌ها را امضا

می‌کردند. مثلاً می‌نوشتند از طرف مجاهدین سازمان

شده، فلان کس و فلان کس. چون این سازمان

وجود نداشت نمی‌توانستند بنویسند از طرف

شرایط بعد از انقلاب تجدید سازمان کردند.

**ملی‌گراها به دلیل اینکه به پیروزی**

**انقلاب خوش بین بودند با این جریان**

**مذهبی همراه شدند؟**

به هر حال فضای بازی ایجاد شده بود و مثل

سال‌های ۳۹ و ۴۰ برای آنها پدید آمده بود

که بیایند و خودی نشان بدهند و بلکه به نوایی

هم برسند. در جهان هم تحولی رخ داده و امریکا

بیاستش را عوض و اعلام کرده بود که باید در

کشورها حقوق بشر رعایت شود. اینها سیگنال‌هایی

بود که جبهه ملی دریافت کرد اما اینکه بخواهیم

بینیم مردم چقدر با اینها بودند، نگاه مردم اصولاً

بعد از خرداد ۱۳۴۲ کلاً معطوف به مرجمیت بود.

در سال ۵۶ نهاد مرجمیت مطلقاً بر مبارزات مسلط

بود و هیچ کسی در برابر آن نمی‌توانست عرض

اندام کند نه جریان ملی مذهبی، نه جریان ملی.

علاوه بر این از سال ۵۶ تا ۲۲ بهمین جبهه ملی

در اعلامیه‌های ۳۹ و ۴۰ برای آنها پدید آمده بود

تبریز را محکوم می‌کنیم. کشتار تبریز مگر غیر از

بزرگداشت چهلّم شهپای قم بود؟ یعنی مبارزاتی

را که فعالان سیاسی پیرو نهاد مرجمیت انجام

می‌دادند، اینها انعکاس می‌دادند و خودشان هیچ

فعالیتی نمی‌کردند. همین وضع را هم نهضت آزادی

داشت. بنابراین نهاد مرجمیت تا گه‌ان با یک بهمین

رو به رو شد، هر چه پایین‌تر می‌آید، بزرگ‌تر

می‌شود، مبارزات را آغاز کرد و نه تنها روی سر

رژیم شاه که روی سر همه جریانات و گروه‌های

سیاسی و فکری و عقیدتی فرود آمد و ناگهان همه

چشم‌باز کردند و دیدند مقهور این انقلاب هستند.

همچنین هر قدر هم که به پیروزی انقلاب نزدیک‌تر

می‌شویم و پیروزی انقلاب مسلخ‌تر می‌شود، اینها

هم خود را به جریان مذهبی و روحانی نزدیک‌تر

**به همین خاطر هم در کابینه دولت موقت،**

**شاهد حضور چهره‌های روحانی نیستیم؟**

چون اعضای دولت موقت همگی با عضو جبهه ملی

بودند یا نهضت آزادی و اعتقادی به دخالت روحانیت

یک از روحانیون هم نمی‌خواهند. امام حتی در

انتخابات ریاست جمهوری دوره اول اجازه ندادند

که حتی روحانیون مبرزی مثل شهید بهشتی هم

کاندیدا بشوند، یعنی اینکهدر حساس بودند که ما

نمی‌خواهیم حکومت کنیم. به نظر من اما وقتی

دیدند که این دولت نهضت آزادی جبهه ملی عرضه

ندارد نه کشور را نگه دارد و نه انقلاب را بلکه کشور

دارد از هم می‌پاشد به روحانیون اجازه ورود دادند.

خود این ملی‌ها و ملی مذهبی‌ها آن موقع عده‌ای

نبودند که بتوانند این حرف را یعنی دخالت نکردن

روحانیت در امور را اشکارا بزنند. این حرف در

باطنشان بود، اما نمی‌توانستند اشکار کنند. بنابراین

در ابتدا شروع کردند به اعتراض به نهادهای انقلابی

و داد‌گناه‌های انقلاب که نحوه محاکمه‌ها و اعدام‌ها

صحیح نیست و به دست امریکا و رسانه‌های غربی

هم بهانه دادند و نور خور ایادی که غرب به حکومت

ایران می‌گرفت، جبهه ملی هم عیناً همان را تکرار

می‌کرد. می‌خواستند در کار انقلاب کارشکنی

کنند، بلکه انقلاب زمین بخورد و دوباره عرصه به

دست اینها بیفتد، اما اشتباه محاسبه کرده بودند

و این بار دیگر قضیه نهضت ملی نفت و جریان

مصدق\_ کاشانی تکرار نمی‌شد با حمایت خارجی‌ها

دوباره زمام امور را در دست بگیرند. اما به دلیل

مرجمیت و قدرت حضرت امام حساب‌هایشان غلط

از کار درآمد.

**وزن جریان موسوم به ملی را در مقطع**

**کنونی چگونه ارزیابی می‌کنید و چند اقفای**

**را برای آن می‌بینید؟**

جریان ملی پس از خرداد ۶۰ به نظر من حیثیت

خودش را از دست داد و خود را ننوانست بازسازی

کند. بعضی از جریانات شاید توانسته باشند تا

حدودی خود را بازسازی کنند، ولی در حال حاضر

چیزی به نام جبهه ملی نمی‌بینید. ۵۱۰۰ نفر

هستند که گاهی اعلامیه‌ای می‌دهند و زیرش

می‌نویسند جبهه ملی ایران، اما هیچ تأثیری بر

جریانات سیاسی و فرهنگی ایران ندارند. حتی

جریان ملی- مذهبی با وجود داشتن بعد مذهبی

که موجب ارتباط عمیق‌تر و وثیق‌تر ی نسبت

به جبهه ملی سامت ایران می‌شود، بردی ندارد

و خانه‌نشین و عده معدودی هستند. نیروهای

سیاسی تأثیرگذار در عرصه اجتماعی ایران کم‌تلاش

مذهبی‌ها هستند که در درون آنها جناح‌های

مختلفی وجود دارند. در حال حاضر دو جناح

اصلی در عرصه سیاسی ایران حضور دارند و هر

کدام‌کدام برین عامل تأثیرگذار در سیاست ایران

است. تا آن پینده هم افقی برای میلیون‌نمی‌بینم،

چون همیشه آسینده را از روی حساب پیش‌بینی

می‌کنم، وقتی حساب بانکی شما صفر است، چه

پیش‌بینی‌ای برای آینده‌تان می‌توانید داشته

باشید؟ اگر من در شما فعالیتی بینم، خواهم گفت

این فرد با این فعالیت و این حساب بانکی، احتمالاً

در سال آینده می‌تواند بیشتر به فعالیت‌های

اقتصادی خود اضافه کند. اما صفر است و بی‌تلاش!

عدم مجال برای تلاش. آن هم نه به واسطه اینکه

نمی‌گذارد اینها کار کنند، بلکه زمینه‌سازند و

کسی با اینها کار نمی‌کند؛ از این جهت فکر نمی‌کنم

اساساً آینده‌ای برای جبهه ملی و نهضت آزادی

وجود داشته باشد. حداقل تا چند دهه آینده چنین

آینده‌ای برای این جریان پیش‌بینی می‌کنم. البته

خودش ۵۰ درصد قضیه بود. اما این بار اینها صفر

در صد هم نبودند.